



نمونه‌های برهانی در سنت نبوی ﷺ

زهرا گوهری

عضو حلقه علمی حکمت / گروه آموزشی فلسفه و کلام اسلامی

چکیده

پیامبر اکرم ﷺ در راه تبلیغ دین اسلام از هیچ کوششی فرو گذار نمی‌کرد و آن‌گاه که لازم بود، با بهره‌گیری از استدلال‌های عقلی، با مخالفان از هر آیینی که بودند، به بحث و گفت‌گو می‌پرداخت و با سخنان استوار خود آنان را مغلوب می‌کرد.

مقاله حاضر با بهره‌گیری از روایتی از امام صادق علیه السلام، مناظره‌ای از رسول خدا ﷺ با گروهی از علمای یهود و نصرانی، ثنوی و مشرکان را ارائه می‌کند.

کلید واژه‌ها: وجوب، ربوبیت، وحدت، کثرت، ضد، قدیم، حادث، ممکن، حلول.

مقدمه

در سال پیامبر اعظم ﷺ آنچه بیشتر از همه برای معرفی شخصیت و آموزه‌های نبوی در دنیا ضرورت دارد، بیان اخلاق و عقل‌گرایی ایشان است. پیامبر ما آخرین و کامل‌ترین پیام آور خداست. آنچه در برنامه‌های او و کتاب آسمانی‌اش بیش از هر چیز مورد توجه است. علم، عقل، فکر، استدلال و در عمل هم اخلاق می‌باشد.

بررسی روایت زیر گوشه‌ای از نگاه عمیق پیامبر ﷺ را به استدلال‌ات عقلی نشان می‌دهد:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم از جدم زین العابدین و او از سید الشهداء و آن جناب از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که روزی معتقدان مذاهب و مسلک‌های مختلف، شامل یهودیان، نصرانیان، طبیعی مذهب‌بان، مانویان و مشرکان عرب نزد آن رسول خدا ﷺ گرد آمدند.

یهودیان گفتند: ما معتقدیم که عزیر پسر خداست و آمده‌ایم با شما مناظره کنیم.

نصرانیان گفتند: عیسی پسر خداست و با او متحد است.

ثنویان گفتند: نور و ظلمت جهان را تدبیر می‌کنند.

طبیعی مذهب‌بان گفتند: اشیاء ازلی بوده، تا ابد خواهند بود و کسی آنها را به وجود نیاورده است.

مشرکان عرب گفتند: ما بت‌ها را خدای خود می‌دانیم و آمده‌ایم با شما مناظره کنیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من به خدای یکتا ایمان دارم که او را شریکی نیست و کافرم به بت‌ها و هر معبودی جز او.

سپس آن حضرت به یهودیان رو کردند و فرمود: می‌خواهید بدون دلیل، عقیده شما را بپذیرم؟ گفتند: نه.

فرمود: به چه دلیلی عزیر را پسر خدا می‌دانید؟ گفتند: چون او تورات را برای بنی اسرائیل بعد از کهنه شدن زنده کرد و این کار را فقط از آن جهت انجام داد که پسر خداست.

پیامبر ﷺ فرمود: چه شد که عزیر پسر خدا گردید و موسی که آورنده تورات است پسر خدا نیست... اگر منظور شما از فرزند همان زایمان باشد... این عقیده کفر است و خدا را به مخلوق تشبیه نموده‌اید. در این صورت باید او خود نیز آفریده شده و خالق داشته باشد.

واجب الوجود مثلی (فرزند) برایش نیست. زیرا مثل یک چیز در ماهیت نوعیه با او شریک است واجب الوجود ماهیت ندارد؛ زیرا داشتن ماهیت مساوی است با ترکیب (ماهیت + وجود) و ترکیب حکایت از نیاز می‌کند و نیاز را نیاز می‌طلبد.





این مطلب در عبارت پیامبر ﷺ که در این صورت او خود آفریده شده و باید خالق داشته باشد بیان شده است.^۱

یهودیان گفتند: منظورمان این نیست؛ زیرا چنین عقیده‌ای همان‌طور که تذکر دادی کفر است، ولی ما معتقدیم پسر خداست، به این معنی که دارای مقام و موقعیتی والاست؛ گرچه ولادت و زایمان هم در میان نباشد. ما عزیر را برای احترام، فرزند خدا می‌دانیم.

پیامبر ﷺ فرمود: همان‌طور که گفتم موسی به این مقام از او شایسته‌تر است و این بیش‌تر شما را مغلوب می‌کند؛ زیرا مجبور می‌شوید مقامی بالاتر از فرزند هم قائل شوید. در این صورت باید موسی برادر یا بزرگ‌تر یا پدر و سرور و فرمانروای خدا باشد. آیا شما چنین تجویز می‌کنید؟

یهودیان در جواب ماندند و گفتند: به ما مهلت بده تا اندیشه کنیم.

حضرت فرمود: مشروط بر اینکه انصاف را از دست ندهید.

(این استدلال پیامبر با بحث جدلی و ماده آن از مسلمات است.)

آن‌گاه پیامبر به نصرانیان رو آورد و فرمود: شما معتقدید که خدای قدیم با عیسی مسیح متحد گشته، عیسی پسر اوست. منظورتان چیست؟

۱- می‌گویید ذات قدیم و ازلی خدا با اتحاد با عیسی که مخلوق اوست، هر دو مخلوق هستند؟

۲- یا عیسی که آفریده‌ای است و سابقه عدم دارد، به واسطه خدا قدیم و ازلی شده است؟

۳- یا منظورتان از این اتحاد این است که خداوند به او مرتبه‌ای داده که به هیچ کس نداده است.

اگر می‌گوییم خدای قدیم، آفریده شده، محال است ذات قدیم و ازلی آفریده شود و آفریده هم محال است قدیم و ازلی شود.

مورد اول استدلال: واجب الوجود جزء موجود دیگری نخواهد شد (با اتحاد)؛ زیرا هر چه جزء دیگر می‌شود، از حال نخستین خویش تغییر می‌پذیرد؛ لازم می‌آید

۱. محمد حسین طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات دارالعلم تهران، ۱۳۵۰ ش، ج ۵، ص ۱۱۲.

واجب الوجود دیگر واجب الوجود نباشد و حال آنکه اضافه بر اینکه وقتی واجب الوجود نشد ممکن الوجود است و ممکن مخلوق؛ پس خداوند مثل حضرت عیسی مخلوق می‌گردد.

اگر می‌گویید عیسی قدیم وازلی شده این هم محال است؛ زیرا آفریده شده محال است قدیم و ازلی شود.

در مورد دوم استدلال: حادث ذاتی که سابقه عدم دارد نمی‌تواند قدیم ذاتی باشد، این تناقض است.

در مورد سوم: اگر می‌گویید منظورتان از اتحاد دادن مزیتی است که بین مردم ممتازش ساخته پس معترف شده‌اید که عیسی آفریده شده و مقامی به او داده شده که قبلاً نبوده و بعد پیدا شده است پس هم خود او و هم مقامش حادث، و حادث مخلوق و این خلاف ادعای اول شماست. عیسی و مقام او حادثند و حادث معدوم است تا از ناحیه علت وجود به او افاضه شود و اگر از ناحیه ذات خودش وجود پیدا کند دور می‌شود و اگر از ناحیه غیر وجود به او داده شود تسلسل پیش می‌آید. تنها یک صورت باقی می‌ماند و آن اینکه حادث مخلوق و مخلوق نیاز به خالق و خالق غیر از واجب نیست.

استدلال: «کلّ ممکن لا بد ان ینتهی الی الواجب.»

نصرانیان گفتند: خداوند به دست عیسی آن معجزات را آشکار نمود و از جهت مقام و موقعیت، او را فرزند خود خواند.

پیامبر ﷺ فرمود: شنیدید که در جواب یهود چه گفتم و همان فرمایش را تکرار کرد.

یک نفر از مسیحیان گفت: شما ابراهیم را خلیل الله نمی‌دانید؟

پیامبر فرمود: بله.

گفتند: چه اشکالی دارد که ما مثل شما که ابراهیم را خلیل الله می‌دانید عیسی را پسر خدا بدانیم.

پیامبر ﷺ فرمود: این دو قیاس باطل است. لفظ خلیل دو معنا دارد. یکی به معنای احتیاج و فقر که او از دیگران بی‌نیاز و به خدا نیازمند است و دیگری به معنای کسی که بر اموری از اسرار اطلاع دارد که دیگران ندارند هر دو معنای خلیل الله موجب تشبیه خدا به خلق نمی‌شود.





چنان که می بینید، به هر دو معنا ممکن است خلیل بودن از او سلب شود وقتی محتاج و دل بسته یا عالم به اسرارش نباشد، اما کسی که فرزند شخصی باشد از او به وجود آمده گرچه به او اهانت کند و او را از خودش دور کند، فرزند اوست.

«در این استدلال پیامبر ﷺ قیاس مع الفارق را مطرح نموده اند. یکی به عنوان عرض ذاتی (فرزندی) و خله عرض غیر ذاتی است و اتصاف حضرت ابراهیم به خلیل الله بودن در ذات الهی ترکیبی به وجود نمی آورد در حالی که ادعای شما در مورد حضرت عیسی موجب تشبیه خداوند به مخلوقاتش می شود.»

گذشته از این: اگر فرزند بودن را با خلیل بودن مقایسه می کنید، باید این مقام را به موسی نیز بدهید؛ زیرا کلیم الله بودن موسی هم عرض غیر ذاتی است. در این موقع یکی از نصرانیان به دیگری گفت: در کتاب های آسمانی هست که عیسی گفته پیش پدرم می روم.

پیامبر ﷺ فرمود: اگر شما به آن کتاب معتقد هستید در آنجا گفته پیش پدر شما و خودم می روم؛ پس باید تمام مخاطبان عیسی هم پسر خدا باشند.

علاوه بر اینکه با استدلال قبلی شما که گفتید خدا بواسطه امتیاز و مقام، این سمت را به او اعطا کرد نمی سازد؛ زیرا مقام فرزندی به عیسی اختصاص پیدا نمی کند. علاوه بر اینکه شاید منظور حضرت عیسی این بوده که پیش آدم یا نوح پیامبر می روم.

نصرانیان ساکت شدند و گفتند تاکنون با چنین استدلال و مناظره ای روبه رو نشده بودیم، اجازه بده بیشتر در این باره فکر کنیم.

«قضایای این استدلال از نوع مسلمات است؛ لذا استدلال جدلی است.»

پیامبر به طبعی مذهبان متوجه شد و فرمود: چه باعث شده که معتقد شدید موجودات ازلی و ابدی هستند.

گفتند: ما هر چه دقت می کنیم برای اشیاء آفریننده ای نمی یابیم؛ به همین جهت می گوییم ازلی هستند و چون پایان و فنایی برای آنها مشاهده نمی کنیم معتقد به ابدی بودن اشیاء می شویم.

پیامبر ﷺ فرمود: شما قدیم بودن و ابدی بودن اشیاء را مشاهده کرده اید؟

اگر بگویید بله، برای خود ثابت نموده‌اید که همیشه از قدیم به همین صورت و با همین عقل و درک بوده‌اید و همیشه خواهید بود، در حالی که اگر این ادعا را بکنید خلاف واقعیت است و جهان شما را تکذیب می‌کند.

استدلال: عالم و آنچه در آن است، حادث زمانی و مسبوق به عدم زمانی خودش است. این همان بیان حرکت جوهریه است که: جوهر و به تبع جوهر همه اعراض دائماً در حال حرکت و تغییر هستند. در عالم هر چه که جسم باشد، نمی‌تواند جاوید باشد؛ بلکه در تغییر و سیلان دائم است. پس ما در عالم قدیم زمانی نداریم.^۱ گفتند: ما مشاهده نکرده‌ایم.

حضرت فرمود: پس چرا به قدیم بودن و بقای ابدی حکم می‌کنید. استدلال: اگر شی ممکن بالذات باشد نیازمند به علت است خواه قدیم زمانی باشد یا حادث زمانی. پس با اینکه ماده عالم قدیم زمانی است معلول است و نیاز به آفریننده دارد.^۲ از کجا اطمینان دارید که ادعای شما بهتر از ادعای کسانی باشد که مثل شما شاهد حدوث و فنای اشیاء نبوده‌اند و با این حال مدعی هستند که موجودات آفریده شده و فانی هم هستند.

استدلال: «ترجیح بلا مرجح قبیح است.» و ترجیح مرجوح اقبیح؛ زیرا ادعای شما مبنی بر قدیم بودنتان خلاف واقعیت تمام موجودات مادی است و حال آنکه ادعای مدعیان مقابل که عالم را آفریده شده و فانی می‌بینند مطابق واقعیت‌های ملموس جهان است.

پیامبر ﷺ فرمود: مگر شما نمی‌بینید که شب و روز یکی پس از دیگری می‌آید. گفتند: چرا؟

پیامبر پرسید: شما عقیده دارید که پیوسته همین‌طور بوده و خواهد بود. گفتند: آری.

فرمود: شما جایز می‌دانید که شب و روز با هم جمع شوند؟ گفتند: نه.

۱. مرتضی، مطهری؛ شرح منظومه، ج ۴، ص ۱۲۰.

۲. همان.



حضرت فرمود: در این صورت یکی از آن دو از دیگری جدا شده و جلوتر بوده و دومی پس از او آمده است.

گفتند: همین طور است.

پیامبر ﷺ فرمود: پس شما اعتراف کردید که یکی از شب و روز که جلوتر بوده پدیدار گشته و قبلاً نبوده با اینکه پیدایش آنها را مشاهده نکرده‌اید؛ پس چرا قدرت پروردگار را در آفرینش موجودات انکار می‌نمایید.

استدلال: «مشاهده حرکت طبیعت دلالت بر حدوث داشته، حدوث مساوی با امکان و امکان مساوی نیاز به آفریدگار است.»

آن‌گاه فرمود: به این سؤال پاسخ دهید: آیا شب و روز گذشته را ابتدا و انتهای است یا منتهای نیستند. اگر مدعی شوید منتهای نیستند باید قبول کنید که یک غیر منتهای به شما رسیده و منتهی به زمان شما شده، با اینکه غیر منتهای اول ندارد.

استدلال فلسفی: (ازلیت و ابدیت متلازم‌اند؛ دلیل آن هم در واجب الوجود و ممکن الوجود نهفته است ثبوت وجود برای او ضروری و سلب آن ممتنع است، و در ممکنات ازلیت و ابدیت بالذات محال است؛ زیرا معنای سلب ضرورت وجود و عدم است پس ازلیت و ابدیت با سلب ضرورت متناقض‌اند. یک چیز هم ثبوت برایش ضروری و هم غیر ضروری باشد محال است؛ زیرا ممکن نیست چیزی از یک طرف منتهای و از طرف دیگر نامنتهای باشد. همین که از یک طرف منتهای شد باید مبدئی هم داشته باشد.)

اگر قبول کنید منتهای است، پس اعتراف کرده‌اید خدا بوده است و شب و روز نبوده؛ پس به حادث بودن عالم اقرار کرده‌اید.

حضرت در ادامه فرمود: این اشیاء و موجودات که می‌بینیم به یکدیگر احتیاج دارند و نمی‌توانند قوام و وجود داشته باشند مگر با اتصال به اشیاء دیگری، چنان‌که در ساختمان مشاهده می‌کنید که قسمتی به قسمت دیگر متصل است.

اگر این اتصال و پیوستگی نباشد ساختمان استحکام نخواهد داشت و درست نمی‌شود. بقیه اشیاء نیز شبیه همین ساختمان است و وقتی این اشیائی که به یکدیگر نیازمند هستند تا بتوانند کامل و درست باشند قدیم باشند، شما توضیح دهید اگر



اینها مخلوق و آفریده باشند باید به چه صورت در آیند که غیر این صورت فعلی باشد و چه مختصاتی غیر از این وضع فعلی خواهند داشت؟

استدلال: «ترکیب از نیاز اجزاء به یکدیگر برای کامل شدن حکایت دارد و نیاز مساوی ممکن و ممکن محتاج به علت است.» و علت او واجب و خالق و قدیم بالذات است و الا تسلسل پیش می آید. پیامبر در عین حال تحدی نیز نموده اند، که شما بگویید؛ ممکن غیر از حالت موجود، چه حالتی می تواند دارا بشود.

طبیعی مذهببان سکوت اختیار کرده، متوجه شدند نمی توانند صفتی برای مخلوق و آفریده شده غیر از همین صفاتی که اکنون در موجوداتی که به عقیده آنها قدیم است بیابند. از این رو مغلوب شده، تقاضای اندیشه کردند.

سپس پیامبر ﷺ به ثنویان (پیروان مانی که معتقدند آفرینش جهان از نور و ظلمت است) رو کرد و فرمود: شما را چه چیز به این اعتقاد واداشته است؟

آنها گفتند: ما می بینیم جهان از دو قسمت تشکیل شده؛ خیر و شر و این دو با یکدیگر ضدند، پس دو فاعل دارند. مگر نمی بینی که یخ محال است گرم باشد و آتش محال است سرد باشد. پس به دو موجود، دو صانع قدیم که ظلمت و نور است معتقد شده ایم.

پیامبر ﷺ فرمود: شما مگر سیاهی و سفیدی و قرمزی و زردی و رنگ سبز و آبی را مشاهده نمی کنید. هر یک از این رنگها با دیگری ضد است، چون نمی تواند دو رنگ در یک محل جمع شود؛ مانند سرما و گرما که نمی توانند در یک جا جمع شوند.

ثنویان گفتند: صحیح است.

حضرت فرمود: پس چرا برای هر رنگی صانعی قدیم قائل نشده اید، تا فاعل هر یک از این رنگها غیر از فاعل دیگری باشد.

ثنویان ساکت شدند.

استدلال: «ضدان دو امر وجودی هستند که در جسم مادی با هم جمع نمی شوند، مگر اینکه از ترکیب این دو، ماهیت سومی به وجود آید. در حالی که شرور و ظلمت امر عدمی هستند و امر عدمی علت نمی خواهد. ثانیاً مقایسه اضداد با ظلمت و شرور قیاس مع الفارق است؛ زیرا:





۱- اضرار امر وجودی هستند بخلاف شرور و ظلمت؛ ۲- اضرار می‌توانند یک خالق داشته باشند و ۳- هر ضدی در جای خود حکمتی دارد.»
آن‌گاه پیامبر فرمود: چگونه این نور و ظلمت با یکدیگر در آمیختند، با اینکه یکی طبیعتش صعود است و دیگری نزول. اگر دو نفر در حال حرکت باشند یکی به جانب شرق و دیگری در جهت غرب، تا وقتی به سیر و حرکت خود در جهت مختلف ادامه دهند، ممکن است با یکدیگر ملاقات کنند؟
آنها گفتند: نه.

حضرت فرمود: پس نمی‌تواند نور و ظلمت با هم درآمیزد، چون هر کدام جهت مخالف با دیگری دارد. چگونه این جهان از امتزاج دو چیزی که محال است با هم اختلاط و امتزاج یابند پدیدار شده است. چنین نیست. این دو (نور و ظلمت) نیز مخلوق و آفریده هستند.
ثویان نیز گفتند در این باره اندیشه خواهیم کرد.

استدلال:

«۱- آنچه محال است اجتماع ضدین در موضع واحد است. ۲- امکان ندارد وجود، باعدم مخلوط شود؛ بلکه وجود ضعیف و وجود اقوی داریم و همه موجودات پرتوی از وجود صرف هستند و به نسبت نزدیکی به وجود صرف قوی‌تر می‌شوند.»

در این هنگام پیامبر اکرم ﷺ به سوی مشرکان عرب رو نموده فرمود: شما چرا به پرستش بت‌ها در مقابل خدای یکتا می‌پردازید.
گفتند: ما با پرستش آنها به خدا نزدیک می‌شویم.
پیامبر ﷺ فرمود: آیا بت‌ها شنویند و مطیع پروردگار و خدا را می‌پرستند، تا با پرستش آنها مقرب درگاه خداوند شوید.
گفتند: نه.

برداشت کلامی: «چیزی لایق اطاعت است که خودش منشأ اثر باشد.»
نتیجه: اولیاء الله هم شنویند هم مطیع و هم خدا را می‌پرستند و به آنها تفویض امر نشده؛ پس واسطه قرار دادن آنها (نه پرستش آنها) عبادت نیست.»

حضرت فرمود: شایسته است آن بت‌ها که تراشیده‌اید شما را عبادت کنند نه شما آنها را.

استدلال: «قیاسی است بر مبنای جدل؛ چون علت می‌تواند خالق باشد نه معلول و شما آنها را ایجاد کرده‌اید.»

آنها دچار اختلاف شدند: بعضی گفتند خداوند در قیافه این مردان که ما مجسمه آنها را ساخته‌ایم حلول کرده است. بعضی دیگر گفتند: این بت‌ها مجسمه افرادی است که قبلاً زندگی می‌کرده و مطیع خدا بوده‌اند و ما با ساختن مجسمه آنها، آنها را گرامی می‌داریم.

دسته دیگر گفتند: وقتی خداوند آدم را آفرید به ملائکه دستور داد او را سجده کنند. ما چون آن موقع را درک نکردیم، مجسمه ساختیم که با سجده به آن، به خدا تقرب جوئیم، همان‌طور که شما محراب می‌سازید و به سوی کعبه سجده می‌کنید و قصدتان خداست نه کعبه.

حضرت فرمود: آیا جایز است خدا در چیزی حلول کند، و در آن وارد شود؟ در این صورت چه فرقی است میان خدا و چیزهای دیگری که در آن شیء حلول کرده از قبیل: رنگ، طعم، بو، نرمی، درشتی، سنگینی و سبکی. به چه دلیل آن شیء آفریده شده باشد (حادث) و چیزی که در او حلول کرده قدیم باشد. چرا آن شیء قدیم نشد و حلول کننده مخلوق و چگونه به حلول احتیاج دارد؟ کسی که پایدار بوده قبل از این اشیاء، پایدار خواهد بود بعد از آن وقتی به او صفت حلول می‌دهید، لازم می‌آید، صفت زوال نیز به او بدهید و چیزی را که با صفت زوال و پیدایش انگاشتید باید فنا و ناپایداری نیز به او بدهید؛ زیرا تمام اینها مخصوص اشیائی است که در چیزی حلول نمایند و یا در آنها چیزی حلول کند و تمام این صفات موجب تغییر ذات می‌شود.

استدلال: «اول: خداوند قدیم و نامحدود است و نامحدود نمی‌شود در ظرف محدود حلول کند، در غیر این صورت لازم می‌آید شیء نامحدود محدود باشد و این تناقض است.»





دوم: اگر چیزی در ظرفی حلول کند لازمه‌اش اتحاد با آن ظرف است ولو از حیث زمان (مثل روح در بدن)، در حالی که خداوند نامحدود است از حیث زمان.» پس در شیء محدود حلول نمی‌کند.

اگر مدعی شوید که ذات پروردگار با حلول در چیزی تغییر نمی‌نماید پس باید با حرکت و سکون و سیاهی و سفیدی و قرمزی و زردی نیز تغییر نکند و صفاتی که بر چنین اشیائی وارد می‌شود بر او نیز عارض گردد، به طوری که در او تمام صفت‌های مخلوقات وارد شود و خدا نیز آفریده شده باشد. منزّه است از این اوهام. اگر اعتقاد شما درباره حلول خدا صحیح باشد احترام و پرستشی که می‌کنید صحیح نخواهد بود.

آنها سکوت کردند و تقاضای اندیشه بیشتر نمودند.

استدلال: «یکی از ملزومات حلول، محل برای اعراض واقع شدن است که فقط شامل جوهر می‌شود، در حالی که جوهر مخلوق و محدود است؛ پس نمی‌تواند خدا باشد.»

حضرت به دسته دوم فرمود: اگر می‌گویید مجسمه اشخاصی که خدا را می‌پرستیده‌اند می‌پرستید، دیگر برای پرستش خدا چه باقی گذاشته‌اید. مگر قبول ندارید خدایی که پرستش می‌کنید نباید با بنده اش مساوی قرار داد. اگر پادشاهی را در احترام و تعظیم با غلامش برابر کنید، به شاه اهانت نکرده‌اید؟ گفتند: صحیح است.

استدلال کلامی:

«۱- مشرکان پرستش را نوعی تکریم به شمار می‌آورند، در حالی که پرستش غیر از تکریم است.

۲- احترام به چیزی که شبیه مورد احترام باشد نمی‌تواند ملازمه‌ای با احترام به خود شخص داشته باشد و این نوعی مغالطه است.»

حضرت به دسته سوم فرمود: شما ما را به خود تشبیه کردید، با اینکه با هم برابر نیستیم. ما هر چه خدا فرمان دهد اطاعت کرده، از فرمان او تجاوز نمی‌کنیم و به صورت دیگری که دستور نداده انجام نمی‌دهیم.

خداوند به ملائکه دستور داد به آدم سجده کنند و دستور نداد که مجسمه او را که غیر آدم است سجده کنیم. شما این دو را با هم قیاس می‌کنید.

استدلال کلامی: «مقایسه اصل با فرع و قرار دادن فرع به منزله اصل، باطل است. چه بسا که فرع دارای احکامی باشد غیر از احکام اصل، همان‌طوری که: ۱- در مورد حضرت آدم بوده. حضرت آدم دارای مقامی است که باید مسجود ملائکه باشد نه مسجود آدم‌های دیگر.

۲- هرگز بت، احکام حضرت آدم، یا مقام یک انسان برجسته را ندارد که پرستش یا اکرام مجسمه او مانند اکرام خود او باشد.

۳- دوست داشتن اولیای خدا باعث پیروی از آنها در سیره عملی شان می‌شود و این غیر از پرستش و تمسک به آنها است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: سوگند به پروردگاری که محمد مصطفی را به نبوت برانگیخت، پس از سه روز، تمام آنها که بیست و پنج نفر بودند و از هر مذهبی پنج نفر خدمت پیامبر آمده بودند، اسلام آوردند و گفتند: استدلالی محکم‌تر از استدلال تو ندیدیم.^۱



۱. محمد باقر مجلسی، الاحتجاج، ترجمه موسی خسروی، انتشارات اسلامیة، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۵۷-۲۶۶.